



شهرداری رسیدگی کند

حدود پنج سال پیش شهرداری از کارمندانش پول گرفت تا در بلوار خلیج فارس برایشان زمین بدهد وبه ۲۰۰نفر از این کارمندان واگذار کرد ، ۲۰۰نفر دیگر باقی مانده اند .

من از یکی از این کارمندان هستم که هر وقت به شهرداری مراجعه می کنم که در مورداین زمین ها صحبت کنم ،اما جواب درستی نمی دهند. حال تکلیف این ۲۰۰نفر چیست؟

محل دور برگردان ها کارشناسی نیست

به تازگی شاهد هستیم که در خیابانهای شهر اقدام به احداث دور برگردان شده جای تشکر دارد اما محل این دوربرگردان ها کارشناسی نشده و در زمان مدت احتمال خطر تصادف را کاهش می دهد.

بهرتاست قبل از انجام کاری تمامی جوانب کار ستجیده شود بعد هزینه بیت المال را هدر بدهند .

کمیته امداد رسیدگی کند

هر وقتی که برای گرفتن " بن " به کمیته امداد منطقه دو مراجعه می کنم ، کارمندانش حضورندارند و هیچ کس پاسخگو نیست .

یک روز هم تلفنی تماس گرفتم . یکی از کارمندان گفت : کسی نیست که جواب بدهد، من هم خواب بودم صدای تلفن مرا بیدار کرد. حالا هم دو ماه گذشته موفق به دریافت بن نشده ام .

بایدفرهنگ سازی کرد

اگر فقط دو ساعت به یکی از بیمارستانهای استان بروید متوجه می شوید چندین نفر موتور سوار تصادف کرده را می آورند .

این موضوع نشان می دهد این افراد که بیشترشان جوان هستند بدون تجربه و بصورت احساسی موتور می رانند . ای کاش مسئولان در زمینه فرهنگ نحوه موتور سواری برنامه ریزی مدونی داشتند که هر روزه شاهد تصادف و فوت جوانان نباشیم .

دریا روزانه منتشر می شود

بعد از حرکت آنها ترس تمام وجودم را فرا گرفت از یک طرف تنهایی واز طرف دیگر هجوم خیالات،اگر توی راه بمباران شوند چی؟اگر ماشین توی راه از کار بی افتد ،اگر به منزل سالم نرسند. وای خدای من این چه کاری بود که کردم با دست خودم بچه هایم را به کشتن دادم اگر پیش خودم بودند بهتر واقلا در کنار هم می مردیم .

پسرم نیز سرکوچه باتفاق پسران دیگران دور هم جمع شده بودند و می خواستند با کمک هم چاره اندیشی کنند وبه قول خودشان می خواستند از خانه وکاشانه شان حفاظت وپاسداری کنند،می گفتند :ما سنکر می گیریم ما نمی گذاریم عراقیها به خانه مان بیایند اما آنها جوانهای ۱۵تا ۱۶ساله ،سربازی نرفته و تفنگ بدست نگرفته چطور می توانستند با دست خالی جلوی توپ وتانک دشمن را بگیرند .اینجا بچه بودند و فکر می کردند این جنگ هم مثل فیلم سینمایی است وتازه خوشحال هم بودند چون خودشان را هنرپیشه های فیلم حساب می کردند ،ومی دیدند که راست راستی در جنگ شرکت می کنند و غافل بودند که اگر خدای نکرده عراقیها به شهر هجوم کنند تکه بزرگشان گوششان است و تنهاما، مادرها بودیم که دلمان مثل سیر و سرکه می جوشید اما پسر بچه ها عین خیالشان نبود .می گفتند: پاسدارها گفته اند که اگر حمله کردند بیایید مسجد اسلحه بگیرید و همه از اینکه تفنگ بدست می گیرند خوشحال شوند .

حالا شب چهارشنبه دو مهر ماه بود. من چون در خانه تنها شده بودم، مادر زهرا مرا صدا کرد وگفت: بیا پیش ما تنها در خانه نشین وقتی حال ناراحت مرا دید شروع کرد به دلداری دادن من حالا من بودم که احتیاج به دلداری داشتم . او می گفت : آدم عاقل چرا بچه هایت را فرستادی تو که تحمل دوریشان را نداری گفتم : من فکر کردم اینطوری آنها سالنتری می مانند و حالا امیدم به خداست اما خوب دیگر مادرم و

پسرم به اتفاق دوستان دیگرش گونی گونی سنگ به سر کوچه مان منتقل می کردند و می خواستند در هر طرف کوچمان سنگ بگیرند . در این موقع خبر دادند که عراقی ها به صد دستگاه رسیدند

رسیدند

میدانی که مادر نمی تواند خودش را گول بزند .

من شب را در خانه آنها در قسمت حسینیه خوابیدم و آنا خودشان در حیاط مانده بودند ،اما چه خوابی ،مگر می شد خوابید با شلیک هر خمپاره خانه روی سرمان تکان می خورد و هر لحظه از جا بلند می شدیم و می نشستیم وباز دراز می کشیدیم درحالیکه دلم در فکر بچه ها و چشمم از اشک در حال کور شدن بود هر طور بود آن شب هم صبح شد .

حالا صبح چهارشنبه بود حمله شدیدتر شده بود محله خالی شده بود هر کس به هر وسیله توانسته بود از مهلکه در رفته بود در کوچه ما چند خانواده که وسیله نداشتن باقی مانده بودند . برد با آنهاپی بود که قبل از شروع جنگ موقعیکه بو برده بودند می خواهد جنگ بشود کامیون آورده بودند و اثاث و زن وبچه خود را برده بودند اما ماه ها که وسیله یامرد خانه نداشتیم فقط توکلمان به خدا بود ویس حالا ساعت ۸ صبح بود بچه ها با پر کردن گونی ها از سنگ سر کوچه مان سنکر می گرفتند در کوچه مان چند خانه در حال ساختن بود که نیمه تمام مانده بود و سنگ فراوان یافت می شد .

پسرم به اتفاق دوستان دیگرش گونی گونی سنگ به سر کوچه مان

منتقل می کردند می خواستند در هر طرف کوچمان سنگ بگیرند . در این موقع خبردادند که عراقی ها به صد دستگاه رسیدند . صد دستگاه جایی بود که از طرف اداره گرمر برای کارمندان و کارگران خانه ساخته بودند واسمش گذاشته بودند صد دستگاه و بقیه خانه ها هم سنگونی بود وبر از سکنه حالا همه ناراحت بودند می گفتند راه ما بسته شده و کسی نمی تواند به کمک آنها برود خلاصه تمام مردمی که در شهر باقی مانده بودند چه زن وچه مرد در حالت ناراحت بسر می بردن . وسیله فرار نبود پمپ بنزینها ،بنزین داندن . هرکس به فکر فرار بود کسی به فکر اسباب و خانه نبود .

جنگ است و هر کسی به فکر

خودش و از طرفی دیگر عراقی ها دارند حمله می کنند ،بعلاوه

دزفول پایگاه هوایی است و وصفش خطر ناکثر . گفت این حرفها را بچه های بی که توی کوچه جمع شده اند می گویند مادر. ما نمی توانیم هیچ جا برویم پاسدارها می گویند اگر وضع خطرناک تر شد همه بروید در مسجد جامع جمع شوید .
